

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خاورمیانه منتظر دولت جدید آمریکاست

گزیده پژوهش‌های جهان: خاورمیانه منتظر دولت جدید آمریکاست

بررسی و نظارت: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران -

معاونت پژوهشی

مؤلف: دلیله رحیمی آشتیانی

تاریخ انتشار: ۹۵/۷/۲۴

تلفن و دورنگار: ۷ - ۸۸۷۵۶۲۰۵

صندوق پستی: ۳۸۴۹ - ۱۵۸۷۵

نشانی اینترنت: www.tisri.org

کلیه حقوق مادی و معنوی این گزارش متعلق به مؤسسه تهران است. تکثیر، انتشار و یا واگذاری آن به دیگران به هرصورت و بدون اجازه کتبی این مؤسسه مجاز نمی‌باشد.



خلاصه اجرایی

جان مک لافلین، که در سال‌های ۲۰۰۰ - ۲۰۰۴ جانشین رئیس سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) بود، هم‌اکنون استاد دانشگاه جان هاپکینز و مشاور پژوهشی مدرسه عالی مطالعات بین‌المللی واشینگتن است. وی در مقدمه مقاله خود می‌نویسد «در طول تاریخ، خاورمیانه شاهد مداخله قدرت‌های خارجی بوده است. درگیری‌های امروز این منطقه، مجموعه‌ای از ابعاد سیاسی، قومیتی، و مذهبی را در خود دارد و ایالات متحده آمریکا نمی‌تواند از رهبری خود در این منطقه صرف‌نظر نماید». جدای از مسئله سوریه، دولت بعدی آمریکا باید بتواند چهارچوبی را برای مشارکت یا اتحادسازی در خاورمیانه بازتعریف نماید و با مشکلات زیادی که در این منطقه وجود دارد - و هیچ‌یک از آنها به‌آسانی قابل حل شدن نیست - دست‌وپنجه نرم کند.



خاورمیانه منتظر دولت جدید آمریکاست^۱

نویسنده معتقد است که خاورمیانه فقط در هنگام فروپاشی امپراتوری عثمانی در زمان جنگ جهانی اول درگیر مشکلاتی از قبیل: خشونت و عدم قطعیت و اطمینان نشد، بلکه از زمان پیدایش آنچه «بهار عربی» خوانده می‌شود (سال ۲۰۱۱) تغییرات عمده‌ای کرد. هنری کیسینجر پیش‌تر در این مورد گفته بود «صحنه، یکی از پنج قانون بازی است» که این امر در خاورمیانه کنونی در حال شکل‌گیری است. نویسنده می‌گوید: پیش از اینکه ما بتوانیم به حدسی درباره صحنه بعدی و اقدامات بعدی دست پیدا کنیم، به احتمال زیاد سیاست‌سازان آمریکایی به آن دست خواهند یافت؛ پس بهتر است به عقب برگردیم و منطقه را از نظر عوامل شکل‌گیری مرزهای فعلی آن بررسی کنیم.

نویسنده در بخش بعدی مقاله با عنوان «**زمینه استراتژیک**»، زمینه شکل‌گیری منطقه خاورمیانه را به صورت کلی مورد بررسی قرار می‌دهد. وی معتقد است که اتفاقات کنونی این منطقه، اهمیت این سؤال را نمایان‌تر می‌کند که خاورمیانه تا چه حد توسط عوامل خارجی شکل گرفته است.

نویسنده در توجیه این مسئله می‌نویسد: ایالات متحده و دیگر قدرت‌های بزرگ همواره تأثیر بلندمدت امور این منطقه را بر امنیت، و تأثیر منابع انرژی آن را بر مسائل اقتصادی خود، پس از جنگ جهانی دوم، و حتی با آغاز جنگ سرد در نظر گرفته‌اند. بازی قدرت‌های بزرگ در طول دوران جنگ سرد، بازی با حاصل جمع صفر و رقابت ایالات متحده آمریکا و روسیه از مهم‌ترین نمونه‌های این نوع رقابت در منطقه خاورمیانه بوده است. پس از پایان

۱. این متن ترجمه و تلخیصی است از:

The Middle East that Awaits a New US Administration, John McLaughlin, *politique étrangère*, 2016.



جنگ سرد، بنابر اقتضا، یا به دلیل انتخاب خود این دولت‌ها، رویکرد قدرت‌های بزرگ به منطقه خاورمیانه نرم‌تر شد. اندکی پس از پایان جنگ سرد، روسیه و چین، با نگاه به تغییرات بین‌المللی، توجه زیادی به خاورمیانه مبذول داشتند؛ به این ترتیب که روسیه از نظام اقتصادی هدایت‌شده به توسعه بخش خصوصی تغییر ماهیت داد و در چین، اصول اقتصادی موردنظر دنگ شیائوپینگ، با تظاهرات میدان تیان‌آن‌من در سال ۱۹۸۹ اصلاح شد. درست در همین زمان، اروپا برای احیاء روابط سنتی موجود در خاورمیانه و تقویت همبستگی میان خاورمیانه و اتحادیه اروپا تلاش می‌کرد. در مورد آمریکا، هدف این کشور پس از پایان جنگ سرد، تحکیم موقعیت در اروپا (برای مثال، از طریق تلاش برای پیوستن آلمان به ناتو)، بازسازی رابطه با روسیه، تجدید ارتباط با کشورهای تازه‌استقلال‌یافته از شوروی، و تعدیل منازعات قومی در بالکان بود.

پس از دوران جنگ سرد نیز توجه آمریکا به منطقه خاورمیانه، مشخصاً بعد از حملات ۱۱ سپتامبر و همچنین فضای هرج‌ومرج‌گونه این منطقه پس از حمله به عراق در سال ۲۰۰۳، با تمرکز بر موضوع تروریسم بیشتر شد. در پایان این بخش مک لافلین اظهار می‌دارد: پایان جنگ سرد به آن معنا بود که برای نخستین بار رقابت میان قدرت‌های بزرگ از منازعات جهانی جدا شد و خاورمیانه به‌عنوان آزمایشگاهی خاص برای مشارکت در طرح سیاست موازنه قدرت و مشخص کردن ویژگی‌های دهه‌های آتی انتخاب گردید. نویسنده معتقد است این نخستین باری است که یک «بازی بزرگ» در حال انجام است؛ این بازی آغاز شده است، چه بازیگران بزرگ آماده باشند چه نباشند.

نویسنده در بخش بعدی مقاله، با عنوان «**برش عرضی از گرایش‌های منطقه‌ای**» به بررسی جنبه‌های دیگری از ویژگی‌های منطقه خاورمیانه می‌پردازد. وی در ابتدای این بخش این سؤال را مطرح می‌کند که چه چیزی امروزه منطقه خاورمیانه را تا آن حد رادیکال کرده که برای سیاست‌سازان آمریکایی آزردهنده و نیز باعث شده است تا بسیاری از منازعات موجود در این منطقه ابعاد به‌هم‌پیوسته‌ای پیدا کنند.

وی معتقد است که ایالات متحده آمریکا، برای تعامل با مسائل منطقه‌ای، محلی، و یا فردی و نیز حل منازعاتی تلاش می‌کند که از گذشته در این منطقه به‌طور ناگهانی شعله‌ور می‌شدند؛ مانند: انتفاضه فلسطین و یا جنگ ۳۳ روزه میان حزب‌الله با رژیم صهیونیستی. از نظر وی، پس از سال ۲۰۱۱، لایه‌های چندگانه و متفاوتی از منازعات و ابعاد آن و



تلاش‌های طولانی‌مدت اجتماعی برای پیدا کردن راه‌حل این منازعات نمود پیدا کرد. در نگاه اول، تحلیل‌گران آمریکایی همواره درباره کیفیت حکومت خوب که به خواسته‌های توده مردم بستگی دارد احساس نگرانی می‌کنند؛ زیرا مثلاً فهم و تفسیر اندیشه توده مردم عرب سخت است، اما در عین حال، با توجه به نتیجه یک نظرسنجی قابل اعتماد، بیشترین میزان حمایت از دموکراسی و اشتیاق برای دستیابی به منافع حاصل از اقتصاد، از جمله تدارک ملزومات پایه‌ای اقتصاد و مبارزه برای ریشه‌کن کردن فساد اقتصادی در میان این مردم وجود دارد. نویسنده معتقد است این مسئله در منطقه‌ای که توده مردم به رسانه‌های جمعی دسترسی دارد و به‌طور میانگین دو سوم جمعیت سنی زیر سی سال هستند، طبیعی است. حدود ۲۳ درصد از جمعیت جوان این منطقه بیکارند که طبق آمار سازمان ملل، این میزان بالاترین درصد بیکاری در جهان است. نتایج یک پژوهش موثق نشان می‌دهد که بدنه اجتماعی خواستار تغییر در این جوامع است؛ ولی حکومت‌های این کشورها در خصوص انجام این اصلاحات ناتوان یا بی‌میلند.

عنوان بخش بعدی این مقاله «ابعاد منازعات» است. نویسنده در ادامه بخش می‌نویسد: منازعات موجود در این منطقه منحصرأً دوجانبه نیست؛ برای مثال، نویسنده بر این باور است که:

۱. امروزه نزاع تلخی میان ایرانیان و دول ارتجاعی عرب در حال گسترش است. این تنش‌ها، صبغه تاریخی و طولانی دارد و توافق هسته‌ای میان ایران و آمریکا موجب تشدید آن شده است. این توافق، در ابتدا برای برخی کشورهای عربی تحریک‌کننده نبود؛ اما رفته‌رفته احتمال افزایش تأثیر ایران در منطقه، پس از توافق، برای کشورهای عربی (مخصوصاً عربستان) شک‌برانگیز شد و این مسئله به شعله‌ور شدن جنگ در میان همسایگان عربی عربستان سعودی مثل یمن (جایی که نیروهای عربستان با نیروهای ایرانی درگیر هستند) کمک فراوانی کرد. ایران پشتیبان شورشی‌های حوثی‌ای است که دولت منصور الهادی (عامل سعودی‌ها) را سرنگون ساخته‌اند (منصور الهادی پس از پایان دیکتاتوری علی عبدالله صالح به جای وی نشست).

۲. دومین لایه از مشکلاتی که در این منطقه وجود دارد و تحلیل‌گران آمریکایی آن را بررسی کرده‌اند، شکاف و مرز بین اعراب شیعه و سنی است. اعراب شیعه بخشی از



- هویت خود را از شیعیان ایران می‌یابند؛ اما درحالی‌که ایران بخشی از این منازعه است، ابعاد این منازعه فراتر از ایران و اعراب، به حوزه نیروهای نظامی، سازمان‌های تروریستی، و حتی قبایل علیه یکدیگر گسترش یافته است. مصداق این مسئله عراق است. آمریکا معتقد است که مشکل اصلی سیاسی در عراق، شکست دولت شیعی حاکم بر بغداد در برابر ناراضیان سنی است.
۳. سومین بُعد از منازعات که آمریکا را مجبور به مداخله در این منطقه می‌کند، درگیری میان رژیم‌ها در منطقه و افزایش گروه‌های تروریستی است. عراق و سوریه گواه خوبی بر این مدعا هستند، داعش و بیش از چهل گروه و یا جنبش جهادی امروزه در این دو کشور فعالیت می‌کنند. القاعده و گروه‌های وابسته به آن همچنان فعالانه وجود دارند و برای مثال، در یمن، فعالیت‌های آنان برجسته‌تر است.
۴. چهارمین دلیل این است که منازعه و درگیری‌ها میان گروه‌های تروریستی با شدت ادامه دارد. موفقیت داعش باعث می‌شود که القاعده تلاش کند رهبری گروه‌های جهادی را به دست آورد. این مسئله به‌روشنی در میان داعش، جبهه‌النصره و گروه‌های دیگر مشخص است. این درگیری‌ها در میان گروه‌های سنی‌مذهب در حال وقوع است و مثلاً حزب‌الله، که یک گروه شیعه‌مذهب و برخوردار از پشتیبانی ایران است و نفوذ و تأثیر فراوانی در لبنان دارد، برای حمایت از اسد به سوریه نیرو می‌فرستد. در مقابله با این دو گروه، ایالات متحده با یک مسئله مهم روبروست: آسیب رساندن به یکی موجب کمک به بقیه می‌گردد.
۵. در مجموع، پیشینه همه این درگیری‌ها را می‌توان نزاع بین سنت‌گرایان و ترقی‌خواهان^۱ نامید. این مسئله در روزهای آغازین بهار عربی کاملاً مشهود بود؛ اما اکنون چندان مشخص نیست. این مورد مخصوصاً در مصر بیشتر قابل تشخیص است؛ مسئله‌ای که موجب شکست اخوان المسلمین و برکناری محمد مرسی و روی کار آمدن ژنرال عبدالفتاح السیسی (شخص نزدیک به مبارک) و نیز باعث تردید میان متحدان ایالات متحده در خصوص توان رهبری این کشور شد.
۶. قدرت‌های بزرگ برای تقابل با یکدیگر، در پی رویارویی نظامی در این منطقه

1. Modernizer



هستند؛ مثلاً ایالات متحده درصدد است که با اتحاد و ائتلاف با متحدان اروپایی سنتی خود و همراهی متحدان منطقه‌ای اش علیه داعش مبارزه کند. در برابر، روسیه در تلاش است که حکومت اسد را سرپا نگه دارد.

مک لافلین معتقد است که چین به‌دور از این درگیری‌ها و منازعات، منافع خود را پس از پیگیری رویکرد اقتصادی، در ارتباط مستقیم با منطقه می‌بیند. این رویکرد چین فقط به دلیل آن نیست که حدود شصت درصد از نیاز آن به نفت از این منطقه تأمین می‌گردد، بلکه به دلیل خواست شی جین‌پینگ، رئیس‌جمهور این کشور، برای گسترش دستیابی به این منطقه از طریق نقشه جاده ابریشم جدید است؛ راهی جدید برای انتقال و جابه‌جایی از چین به خاورمیانه و اروپا. قدرت چین در منطقه خاورمیانه معطوف به «قدرت نرم» است. چین بیش از هزار حافظ صلح در منطقه خاورمیانه، لبنان، سودان جنوبی، دارفور، و غرب صحرای بزرگ آفریقا دارد. مهمتر از آن، منافع روزافزون چین در خاورمیانه با فعالیت‌های نیروی دریایی این کشور در منطقه مشخص می‌گردد؛ مخصوصاً فعالیت اخیر آن در خلیج فارس از این نوع است.

بخش بعدی مقاله لافلین با عنوان «**راه‌های پیش رو**»، روش‌هایی را که آمریکا در این منطقه می‌تواند پیگیری کند بررسی می‌کند.

به گفته نویسنده، نتیجه آشکار وضعیت موجود در خاورمیانه برای آمریکا این است که هیچ‌گونه راه‌حل تضمینی (اعم از: نظامی یا دیپلماتیک) برای حل کامل مسائل موجود در خاورمیانه وجود ندارد؛ در نتیجه، دو نکته برای آمریکا می‌تواند راهنما باشد:

۱. دولت بعدی آمریکا باید بتواند اولویت‌های خود را مشخص سازد. این دقیقاً بدان معناست که باید با یکی از مشکلات موجود در منطقه به‌طور معین مقابله کند.
۲. دومین راهنما برای آمریکا این است که باید احتمالات را تشخیص دهد؛ مخصوصاً در مورد موضوع سوریه نکات منفی قابل توجهی وجود دارد و هر تصمیمی که درباره این موضوع اتخاذ شود، خطرهای خاص خود را هم به همراه خواهد داشت. در آغاز بروز درگیری‌ها، اختلاف‌نظر میان تصمیم‌گیران آمریکایی بر سر این موضوع که بهترین زمان برای ورود و مبارزه با حکومت اسد و تروریسم سلفی چه زمانی است بالا گرفت. نتیجه آن شد که اجرای این تصمیم به تأخیر افتاد و تصمیم‌گیری برای اقدامات بعدی هم به‌مراتب سخت‌تر خواهد شد.



در مورد مشخص کردن اولویت، دولت بعدی آمریکا باید رویکرد رهبری خود را در نظر داشته باشد، هرچند که این رویکرد در مورد خاورمیانه چندان قابل اتکا نیست. در خصوص اولویت‌های حقیقی دولت بعدی آمریکا، مک لافلین معتقد است که مسئله سوریه و داعش برای دولت بعدی باید در درجه اول اهمیت باشد و حتی مسائل عراق را هم در بر بگیرد؛ اما اینکه مسئله مربوط به داعش چگونه پایان می‌پذیرد، تأثیر زیادی بر مرزهای منطقه، رهبری ایالات متحده در آینده، ایران و نقش روسیه در منطقه، و فراتر از آن، تنش میان شیعه و سنی خواهد داشت.

نویسنده در بخش دیگر مقاله بیان می‌کند که فراتر از مسئله سوریه و عراق، دولت جدید آمریکا باید به مسائل دیگر هم در درجه‌های بعدی اولویت بدهد؛ از جمله موضوع توافق هسته‌ای ایران. اولین کار دولت بعدی باید این باشد که پایبندی ایران را به مفاد توافقنامه هسته‌ای رصد کند.

دومین وظیفه دولت بعدی این است که رفتار ایران را در فضاهای دیگر و براساس رویکردهای مدنظر آمریکا بررسی نماید. به گفته نویسنده، مسئله رژیم صهیونیستی با فلسطین، تنها مسئله‌ای است که حل آن بر تمام منطقه اثرگذار خواهد بود. این مسئله برای دولت آمریکا امروزه تحت تأثیر مسئله سوریه است. در مورد بعدی، نویسنده تأکید می‌کند که دولت جدید آمریکا باید به روابط واشینگتن با عربستان سعودی که متحد دیرینه آمریکاست توجه ویژه داشته باشد.

نویسنده معتقد است درحالی‌که این موارد از مسائل پیش روی دولت بعدی آمریکاست، این دولت باید در مورد مسائلی هم که تا این حد واضح و مشخص نیست راه‌حل‌هایی داشته باشد که از آن جمله می‌توان به حمایت از تونس برای دستیابی به دموکراسی پس از بهار عربی، تقویت همکاری با پادشاهی‌های مراکش، اردن، امارات متحده عربی و تعامل با مسئله همیشگی ارتباط ناتو با ترکیه به‌عنوان عضو همکار اشاره کرد. به دلیل همه موارد مطرح‌شده، دولت فعلی و دولت‌های بعدی آمریکا نباید بگذارند که مشکلات و اولویت‌های ایالات متحده، آن را از توجه و حضور در این منطقه عقب بیندازد.